



Iranian-Islamic Identity in the Light of Insider and other's thought in Naderi's Jehangosha History

Zulikha Amini¹ ✉ Seyyed Aboulfazl Razavi²

1.(Corresponding Author) Assistant Professor, Department of History, Seyed Jamaluddin Asadabadi University, Hamedan, Iran.Email:z.amini@sjau.ac.ir

2. Associate professor, History department, Kharazmi University, Tehran, Iran.Email: Abolfazlrazavi@khu.ac.ir

Article Info

ABSTRACT

Article type:

Research Article

Article history:

Received: 1 Octo 2022

Received in revised

form: 7 Janu 2023

Accepted: 16 Febr 2023

Published online: 8 April 2023

Key word :

Historiography,
Afsharid dynasty,
Iranian-Islamic identity,
Jahangosha-ye Naderi,
Mirza Mehdi Khan
Astarabadi,

Knowing the place of "self and other" to determine the continuity of the process of Iranian-Islamic identity in the thought of Mirza Mehdi Khan Astarabadi, the historian of the Afsharid period and the ideas influenced by it on his attitude in reflecting on the traditions, events and events in the writings of Jahangosha-ye Naderi is the subject of this research. The present article aims to introduce, examine and study Jahangosha-ye Naderi through the conceptual and methodical understanding of its reports, with the descriptive-analytical method, to know the main aspects of the political, religious and social life of this period. Iran-History, also by recognizing Astarabadi 's point of view on the subject of "inside and other", investigates its reflection in the content and method of his historiography. The findings of the research show that in Naderi's worldview, ethics, character, Nader's leadership and Iranshahri's thinking were the defining and identifying elements of "self" in the focus of Astarabadi 's attention and other issues in his eyes are merely a reflection of this thought. Also, since Astarabadi 's thinking, vision, language, concepts of historiography and historiography (epistemology) and "self-other" beliefs have shown themselves well in Jahangosha's history as a mirror, on this basis it seems When he talks about the other versus the insider, he has in mind three types of it in a different form: "religious-political-cross-border" and accuses all of them of interfering in Iran's internal affairs.

Cite this article: Amini, Zulikha & Razavi, Seyyed Aboulfazl (2023) Iranian-Islamic Identity in the Light of Insider and other's thought in Naderi's Jehangosha History. Journal of Historical Researches of Iran and Islam, vol 17, No.32 Pages:53-74.

DOI. [10.22111/JHR.2022.37023.3034](https://doi.org/10.22111/JHR.2022.37023.3034)



© The Author: Zulikha Amini & Seyyed Aboulfazl Razavi
Publisher: University of Sistan and Baluchestan



هویت ایرانی-اسلامی در پرتو اندیشه خودی و دیگری در تاریخ جهانگشای نادری

زلیخا امینی^۱ ✉، سید ابوالفضل رضوی^۲

۱. (نویسنده مسئول) استادیار، گروه تاریخ، دانشگاه سید جمال الدین استرآبادی، همدان، ایران. رایانامه: z_sh_aminii@yahoo.com

۲. دانشیار گروه تاریخ دانشکده علوم انسانی، دانشگاه خوارزمی، تهران. ایران رایانامه: Abolfazlrazavi@khu.ac.ir

چکیده

اطلاعات مقاله

نوع مقاله:

مقاله پژوهشی

شناخت جایگاه «خودی و دیگری» جهت مشخص نمودن استمرار روند هویت ایرانی-اسلامی در اندیشه میرزامهدی‌خان استرآبادی مورخ عصر افشاریه و انگاره‌های متأثر از آن بر نگرش وی در بازتاب روایات، رویدادها و رخدادها در نگارش جهانگشای نادری موضوع پژوهش حاضر است. مقاله حاضر بر آن است تا با روش توصیفی-تحلیلی، به معرفی، بررسی و مطالعه‌ی جهانگشای نادری از طریق درک مفهومی و روش‌مند گزارش‌های آن، به شناخت وجوه عمده‌ی حیات سیاسی، مذهبی و اجتماعی این برهه از تاریخ ایران دست یابد، همچنین با شناخت دیدگاه استرآبادی در موضوع «خودی و دیگری»، بازتاب آن را در محتوا و روش تاریخ‌نگاری وی بازجوید. یافته‌های تحقیق نشان می‌دهد در جهانگشای نادری، اخلاق، منش، ریاست نادر و تفکر ایرانشهری به عنوان عناصر تعریف‌کننده و تشخیص‌بخش «خود» در کانون توجه استرآبادی بوده است و دیگر مسائل در نزد وی صرفاً بازتابی از این اندیشه هستند. همچنین از آنجا که تفکر، بینش، زبان و مفاهیم تاریخ‌نگاری و تاریخ‌نگاری (معرفت‌شناسی) و باورهای «خودی-دیگری» استرآبادی بخوبی در تاریخ جهانگشا به مثابه یک آینه، خود را نشان داده، بر این مبنا به نظر می‌رسد هنگامی که از دیگری در مقابل خودی سخن می‌گوید سه نوع از آن را به شکل دیگری «مذهبی-سیاسی-فرامرزی» مد نظر آورده باشد و همگی آنها را متهم به دخالت در امور داخلی ایران می‌سازد.

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۰۷/۰۹

تاریخ بازنگری: ۱۴۰۱/۱۰/۱۷

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۱۱/۲۷

تاریخ انتشار: ۱۴۰۲/۰۱/۱۹

واژه‌های کلیدی:

تاریخ‌نگاری،

سلسله افشاریه،

هویت ایرانی-اسلامی،

جهانگشای نادری،

میرزامهدی‌خان استرآبادی؛

استناد: امینی، زلیخا و رضوی، سید ابوالفضل (۱۴۰۲) هویت ایرانی-اسلامی در پرتو اندیشه خودی و دیگری در تاریخ جهانگشای نادری، پژوهش‌های تاریخی ایران و اسلام، بهار و تابستان ۱۴۰۲، دوره ۱۷، شماره ۱ - شماره پیاپی ۳۲، ص ۵۳-۷۴.

DOI. [10.22111/JHR.2022.37023.3034](https://doi.org/10.22111/JHR.2022.37023.3034)

© نویسنده‌گان . زلیخا امینی و سید ابوالفضل رضوی

ناشر: دانشگاه سیستان و بلوچستان



مقدمه

هویت، یکی از مباحث پیچیده‌ای است که با آگاهی بشر و گسترش دانش وی ارتباطی تنگاتنگ دارد، در واقع، خودآگاهی افراد از «کیستی جمعی» خود به منظور پاسخگویی به پرسش‌های مطرح شده در طی زمان است. هویت یک ملت یا قوم به خودی خود معنا ندارد بلکه در مقایسه و مقابل «دیگری» مطرح می‌شود. تا زمانی که ملتی تصویری روشن از دیگران با کلیه متعلقات‌شان نداشته باشد نمی‌تواند تصویری روشن از خود و متعلقاتش ارائه دهد (حسن‌زاده، ۱۳۸۲: ۷۷). دو معنای ظاهراً متضاد کلمه هویت «تشابه- تمایز» دو روی یک سکه‌اند. بر این پایه هویت را می‌توان احساس تداوم و پیوستاری، بی‌مانندی یا متمایز بودن از دیگران مربوط دانست (گل‌محمدی، ۱۳۸۳: ۶۱). انسان همواره سعی داشته تا تمایزی بین «خود» (۱) و «دیگری» (۲) قائل شود. به عبارتی هویت داشتن یعنی احساس تمایز، تداوم و استقلال شخصی داشتن، یا فرد احساس کند که همان بوده که دیگران نیستند (جنکیز، ۱۳۸۱: ۱۵). هویت پدیده‌ای چند وجهی است که سنگ‌بنای آن تمایز و تشخیص «خودی» در مقابل «دیگری» است و از سطوح مضیق فردی تا گستره موضوع سیاسی، اجتماعی و مذهبی را در برمی‌گیرد؛ لذا امر ثابتی نیست بلکه بر اساس دیالکتیکی بین شبکه معنایی ذهن و نظام سیاسی، اجتماعی و مذهبی پیرامون رخ می‌دهد. براین اساس، تاریخ‌نگاری ایرانی از محمل‌های است که عناصر هویت، ایرانی- اسلامی، را می‌توان به وفور در آن جستجو کرد. اغلب مورخان ایران، به خاطر دل‌بستگی، به قومیت، ملیت و دیانت خود، سال‌ها عمر خود را صرف، ثبت افتخارات ملی، دینی، نژادی، ادبی، و فرهنگی، و گذشته‌ای که بدان تعلق دارند، کرده‌اند تا آن را به آیندگان بسپارند (امینی و رضوی، ۱۳۹۶: ۲). بدین معنا در رویکردی توصیفی، ایرانیان عصر افشاریه در فرایند تاریخی تکوین هویت در نسبتی که میان «خودی و دیگری» برقرار نموده‌اند؛ هویت سیاسی، اجتماعی و مذهبی خویش را در میان سه ضلع منابع هویتی اسلامی، ایرانی و قومی یافته‌اند. بدیهی است هویت قومی افشارها در ذیل هویت ایرانی- اسلامی آنها تعریف و تشخیص می‌یابد. بدین جهت در تاریخ‌نگاری جهانگشا، عوامل نقش‌آفرین در روند تحولات تاریخی برگرفته از الگوی دینی و سستی مأخوذ از اندیشه استرآبادی است.

نوشتار حاضر تبیین «خودی و دیگری» در بینش اعتقادی و نظرگاه سیاسی استرآبادی را در دستور کار دارد. سؤال اصلی تحقیق این مهم خواهد بود که ارتباط هویت ایرانی-اسلامی با مؤلفه‌های «خودی و دیگری» در اندیشه‌ی تاریخ‌نگاری استرآبادی چگونه در جهانگشای نادری بازتاب یافته است؟ براین اساس تحقیق حاضر، این فرضیه را واکاوی می‌کند که: استرآبادی ضمن استفاده از میراث تاریخ‌نگاری سنتی، به مؤلفه‌هایی مانند جایگاه شاه در اندیشه ایرانی‌شهری، دیدگاه مذهبی و اقدامات مذهبی وی، تمامیت ارضی و استقلال سیاسی، سرکوب مخالفان داخلی و عدم تعصب بدون تملق و تمجید نسبت به مخالفان اشاره دارد. آنگاه وی «دیگری» را به عنوان چندین کنش‌گر (فرامرزی-مذهبی و سیاسی) تعریف می‌کند که همواره رویکردی خصومت‌آمیز به مقوله «خود» دارند.

در مورد پیشینه تحقیق باید یادآور شد که تاکنون تحقیقی جامع که به بررسی هویت و «خودی-دیگری» در اندیشه استرآبادی پرداخته باشد، نگاشته نشده است. البته مقالاتی وجود دارند که در اثنای تحقیقات خود‌گریزی نیز به کتاب جهانگشا داشته‌اند. عباس سرافرازی و دیگران در مقاله «اندیشه ظل‌اللهی در نگرش تاریخ‌نگارانه مورخان عصرافشار» نمونه پژوهشی: عالم‌آرای نادری و جهانگشای نادری» به بررسی سیر اندیشه ظل‌اللهی در تاریخ ایران قبل از افشاریه و دوره افشاریه پرداخته‌اند. نادرپروین نیز در مقاله «میرزاهدی خان استرآبادی و تاریخ جهانگشا» به معرفی کتاب جهانگشا و نقد و بررسی آن پرداخته است. مقالاتی نیز در دانشنامه جهان اسلام و دایره المعارف بزرگ اسلامی معرفی کوتاهی از استرآبادی و جهانگشا داشته‌اند. اشکال اساسی تحقیقات پیشین عدم توجه به مقوله «خودی و دیگری» و گفتمان مربوط به آن است، از این رو در مقاله‌ی حاضر تلاش شده به مؤلفه‌های «خودی- و دیگری» از دیدگاه استرآبادی، در چارچوبی روش‌مند پرداخته شود.

زندگی‌نامه؛ بینش و روش در تاریخ‌نگاری استرآبادی

استرآبادی در کتاب جهانگشای نادری خود را محمدمهدی بن محمدنصیر استرآبادی معرفی می‌کند (استرآبادی، ۱۳۷۷: ۴). او همراه پدرش برای تحصیل به اصفهان که در آن عصر یکی از مراکز

دانش و فرهنگ اسلامی و ایرانی بود، رفت. در ادبیات، عربی، معارف اسلامی و لغت و انشا دستی توانا یافت و به گروه وابسته به «سرکار خاصه شریفه» دستگاه دولت و دربار صفوی درآمد و با سمت منشی‌گری مشغول خدمت شد. اما دوران خدمت وی در دستگاه صفوی چندان طول نکشیده است. چون با دست یافتن افغان‌ها بر اصفهان و سپس پیروزی نادر بر ضد آنها، استرآبادی عریضه‌ای مشعر بر تهنیت فتح اصفهان و ورود سپاه فاتح قزلباش به دارالسلطنه اصفهان از جانب مردم استرآباد، تقدیم نادر کرد. از همین روزگار وی وارد دستگاه نادر شد و منشی مخصوص و رسماً «منشی الممالک» نادر گردید (نویسی، ۱۳۶۸: ۱۷۳-۱۷۴). به نظر می‌رسد کار اصلی استرآبادی، نوشتن رویدادهای مختلف زمان نادر بوده است. وی خویش را «از چاکران حضور و به ضبط وقایع مأمور» توصیف می‌کند. (استرآبادی، ۷) استرآبادی یکی از چند مترسل دفترخانه و یا دارالانشای نادری و از همه به او نزدیکتر بود. در سفر و حضر شاه را ملازمت داشت و بسیاری از مکاتبات رسمی او را می‌نوشت و در حقیقت سمت وقایع‌نگار دربار برعهده داشت. اطلاعاتی که استرآبادی از جزئیات امور مهم و تصمیم‌گیری‌های سریع نادر می‌دهد مبین حضور او در متن حوادث بوده و بسیاری از حوادث را از نزدیک دیده است. با نگاه بر ارقام و فرامینی که در مخازن انشاء و منشآت از استرآبادی به جا مانده، حتی بدون اعتناء به تاریخ صدور آنها، مبین حضور او در بسیاری از جریان‌های فعال سیاسی وابسته به رکن قدرت می‌باشد (۳). آن چه استرآبادی در تاریخ جهانگشای نادری آورده شامل: حوادث قبل و بعد از آشنایی نادر با شاه‌طهماسب، تا زمان کشته شدن نادر و حوادث یک سال بعد از مرگ نادر است. مطالب جهانگشا بر اساس موضوع و ترتیب زمانی آنها تنظیم شده‌اند. او در ابتدای هر فصل می‌نویسد: در بیان حوادث ...، در ذکر حوادث سال ...، در تتمیم حوادث سال (استرآبادی، ۱۳۶۸: سرفصل‌ها)

کتاب جهانگشا از لحاظ ادبی مشحون از کنایات، استعارات، تشبیهات و نکته‌هاست که از حیث فراگیری دانش و لغت و سبک نگارش اثری ارزنده است (همان، ۱۴، ۳۰، ۳۴۳). احاطه کامل استرآبادی به زبان ترکی باعث استفاده از کلمات ترکی و مغولی بشمار می‌آید (بیات، ۱۳۷۰: ۲۹۰) به عنوان نمونه در نوشتن سرفصل‌ها از تقویم دوازده گانه حیوانی ترکی-مغولی استفاده

کرده و اسامی سال‌ها را به زبان ترکی نوشته است (استرآبادی، ۱۳۶۸: سرفصل‌ها). مؤلف بر عکس سر فصل‌ها در متن کتاب از تقویم هجری قمری (سنه، ربیع‌الاول) استفاده می‌کند و به نظر می‌رسد این مسئله یک روش تاریخ‌نگاری در آن زمان بوده است. استرآبادی مورخ درباری بوده و در آثارش به تاریخ اجتماعی و زندگی مردم نپرداخته؛ این هم طبیعی است که وقتی زمام زندگی مورخ در کنف همت و حمایت قدرت پیشگان و شحنه‌های روز و روزگار بوده و در عمده موارد موجب آنان نیز به وفق عنایت ارباب و زور تدارک دیده می‌شده، حیات و ممات این گونه مردان‌نامی که سایه بر سر خلق افکنده بودند، مطرح شود و قبض و بسط زندگانی روزمره یا اعمال کوچک و بزرگشان اصل تلقی گردد. بدین‌گونه پرداختن به خلیقات مردمی که همه بر مزاج زور سخن می‌گفتند و جز حق اقوی و اصل زورمندی منطق دیگری نمی‌شناختند از اهم اشتغالات مورخان هر روزگار بود (شعبانی، ۱۳۹۲: ۱۳). او به سبب حضور و اشتغال در دربار، بی‌شک از اسناد و مدارک و یادداشت‌های درباری برای نگارش خود استفاده کرده و هنر و قلم ادبی خود را در جهت ستایش، تعریف، تمجید و تکریم نادر به خدمت گرفته است. براین اساس، وی در چارچوب برجسته‌سازی شاه به عنوان نماد خود از هرگونه توبیخ، تهدید و انتقاد نسبت به کشتارها و قتل‌عام‌های نادر، زبان فرو بسته و در صورت بیان مطالب، آن را در لفافه گسترش اسلام و اجرای احکام الهی توسط شاه افشاری به حساب آورده است. از این لحاظ باید با تأسی از ای‌اچ کار در کتاب «تاریخ چیست؟» که مورخ را محصول جامعه خویش دانسته است، باید گفت که استرآبادی نیز محصول تفکرات سنتی جامعه عصر صفویه و افشاریه است و مطالب جهان‌نگشای نادری نیز به عنوان نماد زمانه، بازگو کننده تفکرات و دیدگاه‌های استرآبادی در باب خود و دیگری می‌باشد.

نکته دیگر این که استرآبادی به دلیل حضور در دستگاه حکومتی به اطلاعات صحیح مربوط به طبقات اجتماعی و امورات سیاسی دسترسی داشته است، اما متأسفانه در طول نگارش جهان‌نگشا گزارش‌های مربوط به مردم را به طور کامل فراموش کرده یا نادیده انگاشته، چرا که اساس نگارش این گونه تواریخ بر مبنای حکومت محوری، نخبه‌گرایی، تقدیرگرایی و جبرگرایی بوده است و مورخ درباری در رویکرد و نگرش خود به تاریخ اغلب در این حیطه‌ها قلم زده است. (آدمیت، ۱۳۴۶: ۱۹)

در نتیجه مردم که می‌توانست نمونه عینی و ملموس خود باشند، در تعریف و ستایش استرآبادی از شاه افشاری گم شده‌اند و تنها آنها را به عنوان مسببان ناکامی شاه افشاری در اواخر سلطنتش معرفی می‌کند. ناامنی و نبودن ایمنی فردی حاکم در این سال‌ها، آسیبی سخت بر تاریخ‌نگاری ایران وارد کرد. نمونه‌ای از این آسیب‌ها که پس از یورش افغان‌ها دامنگیر تاریخ و تاریخ‌نگاری ایران شد از «فتوای ملازعفران و دیگر جهال علما» بدست می‌آید. چون آنان سنی و بدان باور بودند که «اصفهانیان رافضی و رفضه مشرکند» افزون بر این که «با دهات و مستغلات بیوتات و خانات ... که مانند اموال مفتوح‌العنوه» کردند(حائری، ۱۳۸۷: ۲۰۲) استرآبادی در این باره می‌نویسد: «رقبات دفتری صفویه را که تشخیص قراء را از دولتی و موقوفه و ملتی بدرستی ربط می‌داد و در چهل ستون ضبط بود به زاینده رود افکندند و ریشه معموره‌ها را آن چه دسترس یافتند برکنند(استرآبادی، ۱۰۴)

استرآبادی در تشخیص‌سازی خود به گونه‌ای قلم‌فرسایی کرده که به توجیه تمام عملکردهای نادر می‌پردازد. او صواب و ناصواب آنان را فقط در تعریف و تمجید می‌بیند. با ظرافت تمام به واقعیات و حقایق پرداخته، ولی نبایست فراموش کرد که این چاپلوسی، از شیوه کار منشیان است و شاید واقعه را بیش از آن چه هست بزرگ‌نمایی کرده و یا برعکس حقیر و کوچک شمرده است. البته استرآبادی در کنار همه این عوامل خویش نیز مردی میهن‌دوست بوده است، چرا که به حکایت دفتر روزانه نمایندگان هند شرقی انگلیس در بندرعباس، او از شریف‌ترین مردان روزگار خود بوده و تحت هیچ شرایطی حاضر به قبولی رشوه از هیچ مقام و دستگاهی نبوده است.(آرنوا، ۱۳۶۲: ۵۲) دلیل دیگر بر میهن‌دوستی استرآبادی بعد از شکست شاه‌تهماسب دوم از عثمانی مشخص می‌شود، چرا که همه سیئات اعمال زشت تهماسب را صریح و بدون تکلیف افشاء می‌کند و معاهده ننگین صلح ناعادلانه‌ای را که به وسیله محمدرضاعبدالله لو، قورچی‌باشی شاه و وساطت راغب‌افندی دفتردار احمدپادشاه منعقد گردیده بود به زیر سؤال می‌برد: «...امناى آن دولت را مظنون آن که به هیاهوی دست افشانی ایشان طایر شکسته بال رومیه از ایشان قلاع رم کرده، مرغ مراد پرسته به دام و گنج تمنی در بسته به دامن حرام ایشان خواهد آمد. هنوز ارض اقدس مقر کوبه دولت بود

که برای رفع مایقال اراده خاطر و مکنون ضمیر را به خدیو کشورگیری اعلام کردند، از آنجایی که آن حضرت اعیان دولت‌شاهی را مرد میدان جنگ‌جویی و مملکت‌داری نمی‌دانستند تا به مملکت-گیری چه رسد، در مقام منع بر آمده، ایشان را به تحمل و تأمل امر فرمودند، لیکن حرف آن حضرت در حریم کاخ صماخ امرای صاحب رأی بار قبول نیافته...» (استرآبادی، ۲۲۵-۲۲۶)

استرآبادی در تبیین اندیشه خود به توجیه حوادث می‌پردازد و علت هر حادثه را بیان و میان اجزاء یک حادثه ارتباط علت و معلولی برقرار می‌سازد و حوادث را معلول تصادف و اتفاق نمی‌داند. وی در بیان قتل فتحعلی‌خان قاجار زمینه‌های قتل او را بیان می‌کند و تمامی عوامل قتل او را می‌گوید و سپس به قتل او اشاره دارد (همان، ۵۹-۵۷) مصداق دیگر آن که علل سقوط صفویه را بیان می‌کند و سپس از ظهور افغانان و نقش نادر در سرکوب آنان سخن می‌گوید (همان، ۴۵-۱۳) تا گفتمان خود را که مبتنی بر احیای هویت ایرانی-اسلامی در پرتو توجه به نقش شاه افشاری به عنوان نماد خود است به پیش ببرد. وی در سقوط سلسله صفویه پس از آنکه علل سقوط را بیان می‌کند، می‌گوید خداوند می‌خواست که حکومت صفویان زوال یابد «حکم قضا به زوال آفتاب دولت صفویه تصویر و بطلان آن نگاشته کلک تقدیر شده بود» (همان، ۷۷) او همه جا خداوند را مسبب همه امور می‌داند: «از آن جا که همیشه خداوند مسبب‌الاسباب و وسیله انگیز اسباب دولت آن جناب {نادر} بود عکس این معنی از پرده تقدیر ظهور نمود» (همان، ۵۵، ۲۸، ۱۹۰-۱۹۲، ۳۴۲، ۲۵۶-۲۵۵، ۳۱۷، ۳۶۶) بنابراین در تفکر استرآبادی، تقدیر و قضای الهی بر سقوط صفویه و ظهور نادرشاه افشار رقم خورده است. از این جهت وی کشته شدن نیروهای نادر را به قضا و قدر نسبت می‌دهد و این مسئله نه تنها برای «خود» ننگ نیست بلکه اوج افتخار است، به صورتی که کشته شدن حدود دویست نفر ایرانی که آنها را غازیان می‌نامد در جنگ با لکزیه و تلف شدن آنها به علت سرما و برف شدید را حکم قضا می‌داند، نه ناتوانی نیرو و قوای ایرانی (همان، ۳۶۶)

۱- جایگاه خود در تشخیص بخشی به هویت ایرانی، در بینش تاریخ نگاری استرآبادی

در تفکر استرآبادی همه قومیت‌ها باید در خدمت شاه‌افشاری و آرمان‌های ایران‌مداری او باشند و گرنه در چارچوب «خود» نخواهند گنجید. به همین جهت او از مردم افغان، کُرد، بلوچ با سخنان زشت یاد می‌کند. افغان‌ها را که به عنوان ایرانی قبول ندارد و غیرایرانی خطاب می‌کند؛ (همان، ۲۶۸-۲۶۷: ۱۲) وی آنان را در ردیف دشمنانی غیر ایرانی همچون روس و رومی می‌آورد که نادر توانسته بود آنها را دفع کند. (همان، ۲۶۷-۲۶۸) از آنها عناوینی هم چون «طایفه بی‌پا و سر و بدون اهلیت»، «جماعت دیوسرشت وحشی خصال» (همان، ۸، ۲۱، ۳۳۸) که همیشه مصدر انواع فتن و شرور هستند نام می‌برد. (همان، ۳۳۸) وی همچنین، کُردها را طایفه وحشی و طایفه سرکش (همان، ۴۴) می‌خواند. استرآبادی هیچ‌گونه ضعف و فتور در مورد خود ایرانی را قبول ندارد، در نگاه او خود ایرانی-اسلامی باید قوی، پرتوان و دشمن افکن باشد. هنگامی که سخن از قشون ممالک آذربایجان، کردستان، لرستان، خوزستان، فارس، بنادر کرمان (همان، ۴۳۰) به میان می‌آورد به طرز دقیقی نشان می‌دهد که در این همه قشون متراکم نشانی از اتحاد و یکپارچگی وطنی وجود ندارد؛ همه مشغول به قتل و جدال‌اند و دمی از خصومت علیه یگدیگر دست بر نمی‌دارند و در جنگ و شورش‌اند. بنابراین دور باطلی در این میان رخ می‌داد که خشونت زاییده خشونت بود و بی‌خشونتی، مولد سرافرازی و گردن‌کشی و طغیان که می‌بایست با خشونت سرکوب شود تا «خودی» قوام گیرد.

عنصر ایرانی هویت، نزد استرآبادی به ویژگی‌ها و صفات و القاب و کردارها و کار ویژه‌های پادشاه و نیز بنیاد حقانیت او، که وی آن‌ها را از درون واژگان ایران باستان پی‌جویی می‌کند، برمی‌گردد. در ایران؛ دین زرتشتی و تشیع که به وسیله پادشاهان ساسانی و صفوی به صورت دین رسمی درآمدند، نقش بزرگی در حفظ هویت ایرانی و جمع و جور کردن اجزاء پراکنده و همبسته کردن آنها و ایجاد یکپارچگی سیاسی در ایران زمین داشته‌اند. پادشاهان هم به امامان شیعه ارادت خود را نشان می‌دادند و هم به عنوان پادشاهی ایران به شاهان اسطوره‌ای تفاخر می‌کردند. استرآبادی نیز با ذکر عناوین مذهبی و ایرانی در مورد نادرشاه این موضوع را به خوبی نشان داده است. وی

همگام سپهسالار است که می‌بیند دشمنان مغرور و غافل ایران، همه جا از دم شمشیر دلاوران ایرانی می‌گریزند و در مقابل حملات مداوم نادری فوج فوج روی به هزیمت می‌نهند. کلمات او از شعف و سرور آکنده است، آنگاه که از سرعت عمل و غافل‌گیری نادری سخن می‌گوید و یا به وضع آشفته ترک‌ها می‌پردازد: «... رومیه به محض ظهور اشعه ماهچه لوای جهانتاب به سمت فرار عنانتاب شده، بعد از طی یک فرسخ مسافت، گرد عظیمی که آثار فرار رومیه بود، از دامنه کوه سرخاب که در حوالی تبریز واقع است ارتفاع یافت، حضرت ظل‌الهی توپخانه را با جمعی از تفنگچیان در آن مکان گذاشته،... جمعی از ایشان را عرضه شمشیر خون‌فشان ساختند و شیردلانی که در ظل رأیت اژدها پیکر، چنگ و چنگال طمع به خون فوج روم تیز کرده بودند، به دستور به آن گروه نزدیک شده، به محض تقارب فئین، آن طایفه تمامی زنان و نسوان خود را گذاشته از بیم‌جان خود را به کوه مرجان کشیده، دلیران ظفر قرین از اطراف ایشان را فرو گرفته و دامن سرخاب را تیغ الماس گون لعل فام ساختند...» (همان، ۱۷۰، ۱۳۶۸-۱۷۱). این جملات به مخاطب چنین القا می‌کند که خودی در تفکر استرآبادی مبتنی بر وجود روح قهرمان‌پروری و حماسه‌سازی در جامعه آن زمان می‌باشد. در واقع حماسه‌های ارتش ایران در آن زمان در پیکار با متجاوزان خارجی چنان استرآبادی را برسرذوق آورده است که گویی فردوسی عرصه نثر است که دگرباره حدیث رستم را به نمایش می‌گذارد. او در گزارش و روایت خود از تاریخ با نگرش رسمی به تاریخ تحولات سعی داشته که با طرح مفاهیم و معانی تاریخی آگاهی بخش، بر رسالتی هویت‌مدار تمرکز کند. وی محور این روایت هویتی را پادشاه می‌داند اما می‌کوشد تا روایتی ایرانی از وی ترسیم کند. او پادشاه را به انواع صفات که نمودار شکل‌گیری‌های آغازین هویت ایرانی است، معرفی می‌کند؛ از جمله شاه را با واژه‌گانی همچون خدیو فریدون‌فر، خدیو فیروزمند، کوبه والا، جهانگشا، رأیت منصور، دولت ظل‌الهی، رأیات جهانگشا، موکب جهانگشا، خدیوارجمند، سلطان سیارگان، خدیو‌گردون، کوبه ظفرطراز حضرت ظل‌الهی، دربار شوکت‌مدار، سرور گردن‌فراز، شهریار تاج‌بخش کشورگیر، خدیو اسکندر‌مقام، خدیو جهان‌پرور، بهرام‌صولت، فر فریدونی، شکوه سلیمانی‌قدم، خسرو گردون، خدیو گردن‌فراز و عزم بلند خدیو هفت کشور... (همان، ۱، ۲، ۸، ۲۸، ۲۹، ۳۱، ۶۸، ۷۸، ۱۴۵، ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۴۴، ۲۴۹، ۲۵۱).

۲۷۴، ۲۷۷، ۲۹۶، ۳۰۱، ۳۰۶، ۳۱۰، ۳۲۹، ۳۳۸، ۳۴۰، ۳۴۲، ۳۵۴) می‌ستایید که نشان دهنده تعلق خاطر استرآبادی به مفاهیم «خود مفتخر پنداری» عنصر ایرانی است. همانطوری که از نوشته سکه‌ای که به مناسبت تاج‌گذاری ضرب کرده به درستی این مطلب تأیید می‌شود.

«سکه بر زر کرد نام سلطنت را در جهان نادر ایران زمین و خسرو گیتی

ستان» (فریزر، ۱۳۶۹، ۳۱)

اندیشه ایران‌شهری و بازتاب آن در جهانگشای نادری

در بینش تاریخ نگاری استرآبادی مؤلفه ایران‌شهری جایگاه ویژه‌ای در شناخت خود و تشخیص‌بخشی به هویت ایرانی دارد. وی، ابوالسیف سلطان نادر را مظهر قدرت‌الهی، خدیو خسرونامدار و نظر کرده لطف پروردگار می‌داند همان، (۴) که اهالی ایران از خُرد و بزرگ و تاجیک و تُرک فدویانه نقد جان در راه او (نادر) می‌باختند. (همان، ۴۲۱) او نادر را همواره پیروز تمام جنگ‌ها و دشمنان را حتی در صورت نیروی زیاد نظامی و ابزار جنگی در هر صورت مغلوب می‌داند و زمانی که نادر کشته می‌شود در وصف وی می‌نویسد: «سری که از بزرگی در عرصه جهان نمی‌گنجید در میان اردو، گوی لعب طفلان ساختند». (همان، ۴۲۶) استرآبادی توهمات و تغییر حالت نادر را متوجه مردم ایران می‌داند که با سرکشی و شورش در نقاط مختلف از جمله در فارس و بنادر، تقی‌خان شیرازی که «از نازل‌ترین پایه میرآبی شیراز تا رتبه ایالت فارس مدیون لطف و مرحمت نادر بود»، دست به اعتراض زده یا کشته شدن حاکم منصوب نادر در شیروان توسط مردم و شورش قاجاریه و ترکمانیه را باعث شد که «حرکات آن جناب از نظم طبیعی افتاده» (همان، ۴۲۲) و دست به کشتار و کله‌مناره ساختن و چشم درآوردن کند که در نهایت کشیکچیان و نمایندگانی از طوایف افشار و اکراد خبوشان و قاجار کشته شد. (همان، ۴۲۶)

یکی از مهمترین مبانی اندیشه ایران‌شهری برگزاری اعیاد و جشن‌های باستانی بوده است که همواره نقش مهمی در تمییز خود ایرانی با غیر ایرانی داشته است. استرآبادی نیز از این مهم غافل نبوده است؛ وی از جشن نوروزی و قَر و فیروزی نیز سخن به میان می‌آورد و در آغاز هر سال به توصیف بهار و جشن‌های نوروزی که برپا می‌شود، اشاره می‌کند و زمانی که نوروز سال ۱۱۴۳ ه.ق. با ماه

رمضان مصادف می‌شود نیز به توصیف بهار می‌پردازد. (همان، ۱۴۴) استرآبادی هم از ستایش از شاه خودی و شجاعت‌های او در میادین نبرد بر محور دفاع از هویت ایرانی غافل نیست و وحدت ارضی ایران بعد از سقوط صفویه را به عملکرد نادر نسبت می‌دهد که اگر نادر نبود ایران ویران می‌شد و هدف نادر را از قیام «نجات ایران» از آشفتنگی و خرابی بود. (همان، ۴). استرآبادی، مسأله مرزهای جغرافیایی را به عنوان عنصر هویتی مطرح می‌کند و هویت ایرانی را محصور درون مرزهای ممالک محروسه تعریف کرده که نادر با قدرت در راه حفظ و گسترش آن تلاش کرده است. با مرور دقیق کتاب استرآبادی، به اعتبار فراوانی نام ایران و نمادهای ایرانشهری می‌توان نشانه‌ایی نیرومند از تداوم تاریخی و سیطره اندیشه ایرانشهری بر روح حاکم بر زمانه مشاهده کرد. «ایران» در ادبیات رسمی دربار و دیوان نادری به عنوان یک دولت مدنظر است که بقا و اساس آن برای دیوانیان و دولتمردان اهمیت دارد. در سراسر تاریخ جهانگشای نادری، مضامین موصوفی مانند مردم ایران، علمای ایران، اهل ایران، اهالی ایران، خاک ایران، جواهر ایرانی، هنرمند ایرانی، پادشاهی ایران و غیره به وفور به کار رفته است. وی در جای‌جای کتاب به حدود ایران و مرزهای آن اشاره می‌کند و اینکه مرتب نمایندگانی از دولت عثمانی برای تعیین حد و مرز ایران و عثمانی برای مذاکره می‌آمدند. (همان، ۲۶۱) در مورد وقایع دشت‌مغان و به سلطنت رسیدن نادر، در ۱۳ بار از عبارت «ایران یا ایرانی» به عنوان کشور و تابعان نام می‌برد. در این گردهمایی نادر دست کم در ظاهر به اراده «اهالی ایران» نسبت به پادشاهی خود اهمیت قائل است و در شورای دشت مغان در نهایت چنین می‌گوید: «هرگاه اهل ایران به سلطنت ما راغب و آسایش خود را طالب باشند...» و در جای دیگر می‌نویسد: «... در این وقت سر پنجه تأییدات الهی و نیروی بازوی سعی و غیرت عالم آگاهی، کلید فتح تمامی ممالک از دست رفته بدست آمد و به زور بازوی اقبال همایون، ایرانیان از زیر بارگران این ننگ درآمدند و دست سرزنش و توبیخ اغیار به شمشیر عزم بلند از سر این فرقه ملامت‌کش کوتاه شد...» (همان، ۲۶۶-۲۶۷). عبارت اهالی ایران و ایرانیان برای اشاره به نوعی «هویت جمعی» به کار برده شده، پررنگ بودن چنین تعبیری مانند «اهالی ایران»، «ایرانیان» و «عموم وضع و شریف ایران» در انجمن دشت مغان نشان می‌دهد که در اواخر صفویه بنیادهای

محکمی برای شکل‌گیری هویت ملی مهیا شده بود که این تعبیر را می‌توان صورت سنتی از اطلاق «ملت» در ایران به حساب آورد و مشاهده کرد که در عصر سنت؛ انگاره‌ای بسیار قوی از ملت ایران منتها در قالب عبارت‌های آن دوره مانند «جمهور مردم ایران، عموم وضع و شریف مردم ایران و ... به کار رفته است. (سیف‌الدینی، ۱۳۹۶: ۱۴)

۲- دیگری در دیدگاه استرآبادی (سیاسی- مذهبی- فرامرزی)

گفتمانی که «خود» هویت خویش را در تضاد یا تعامل با «دیگری» تعریف می‌کند دارای پیشینه‌ای دیرین در تاریخ ایران است. عناوینی چون «انیران»، «یونان»، «روم»، «توران» و «عرب» دیگری‌های تاریخی و «غرب» دیگری معاصر است. استرآبادی از جمله دیوان‌سالارانی است که این رسالت و رویکرد را در جهانگشا به خوبی نشان می‌دهد. بررسی میزان توجه به مؤلفه‌های «خودی-دیگری» در این اثر می‌تواند نشان دهنده پویایی و استمرار روند تکوین هویت ایرانی باشد. با سقوط صفویه ایران به صورت پراکنده اداره می‌شد که هر قسمتی از آن در دست یک مدعی بود. عثمانی‌ها مناطق مهمی از بخش‌های غربی ایران را در تصرف خویش داشتند، روس‌های تزاری در شمال غربی مشغول محکم کردن جای پای خود بودند و هیچ مزاحمی در کار خود نمی‌دیدند، از آذربایجان تا قزوین، قلمرو شاه‌طهماسب دوم بود، افغان‌های ابدالی در هرات و اطراف آن حکمروا بودند، افغان‌های غلج‌زایی به سرکردگی اشرف-افغان، اصفهان و بخش مرکزی ایران را اشغال کرده بودند، ملک محمودسیستانی با استفاده از سقوط دولت صفوی، استقلال خود را در خراسان اعلام کرده بود، کلات و ایبورد و بخش دیگر از نواحی خراسان زیرسیطره نادرقلی افشار بود، قاجارها در مازندران و استرآباد، حکمرانی می‌کردند، سواحل خلیج فارس و قسمت‌هایی از جنوب ایران، زیر حکومت شیوخ عرب بود. این آرایش قدرت شامل داعیه‌دارانی بود که تا حدودی مهم و دردسرساز بودند و گرنه در گوشه و کنار گروه‌های کوچک‌تر هم بودند که برای خود ادعای استقلال می‌کردند و به قول استرآبادی «اظهار سرکشی و خودفروشی می‌کردند» (همان، ۳). در تفکر استرآبادی، مؤلفه‌هایی مانند شورش‌های

داخلی علیه حکومت مرکزی، بیگانه ستیزی و جنگ علیه عثمانی، اختلافات مذهبی از جمله با افغان‌ها، کردها و بلوچ‌ها مواردی هستند که در ذیل «دیگری» قرار می‌گیرند (همان، ۱۹).

استرآبادی؛ از وضع مبهم و آشفته ایران به عنوان تسهیل کننده غلبه دیگری، آشفته و این وضعیت را ترسیم و مورد طعن و لعن قرار می‌دهد «...زجور و ظلم کار اهل ایران بس که در هم شد برای انتقام افغان مظلومان مجسم شد و تخت سروری ایران پایمال دشمن و آتش جور و بیداد مخالف از هر طرف به خرمن هستی خشک و تر شعله افکن گردید و رسم ملوک طوایف شیوع و فتنه و آشوب از عالی و سافل وقوع یافت. چنانکه از قندهار الی اصفهان طایفه غلیجایی و در هرات ابدالی و در شیروانات لکزیه و در فارس صفی میرزا نام مجهول النسب و در کرمان سیداحمد نواده میرزا داوود و در بلوچستان و بنادر سلطان محمد نام مشهور به خرسوار و در جوانکی عباس نام و در گیلان اسماعیل نام و در خراسان ملک محمود سیستانی صاحب داعیه و استبداد گشته، گروه رومیه (عثمانی) نیز در آذربایجان را از یک سمت آریه‌جای تا سلطانیه و ابهر و از طرف عراق از کرمانشاهان الی کزار به تصرف در آوردند و روسیه هم نیز از باب‌الابواب در بند تا مازندران جمیع دارالمرز را متصرف و همچنین ترکمانیه صاین‌خانی استرآباد که اکثر اوقات به فتنه انگیزی و شورش معتاد بودند و الواربختیاری و فیلی و اکراد اردلان و اعراب هویزه و بنادر حتی گوشه‌نشینان میان ولایت سر از اطاعت باز زده اظهار سرکشی و خود فروشی کردند» (همان، ۳). به‌رغم بیان این جملات شدید و گزنده استرآبادی در خلال متن از عنصر «خودی» در برابر «دیگری» حمایت می‌کند و نادر را در سر و سامان دادن به این وضعیت آشفته تحسین می‌کند. استرآبادی برای ثناگویی ولینعمت خود از بیان هرگونه کلامی غافل نشده است. او پیروزی‌های جنگی نادر را می‌ستاید ولی از ذکر ناکامی‌های او اجتناب می‌کند. سیاست خارجی نادر را تأیید می‌کند و لشکرکشی‌های او را به آسیای مرکزی و داغستان اقداماتی تدافعی جلوه‌گر می‌سازد و در هیچ جای کتاب، نادر به عنوان متجاوز معرفی نمی‌شود. (همان: ۲۴۹) وی ضمن اینکه نقش توده‌های مردم را در مبارزه با افغانه و ترکان نادیده می‌گیرد، رهایی ایران را از چنگ افغانه در بست مرهون کوشش نادر می‌داند. استرآبادی چنانچه به درد و رنج مردم اصفهان به هنگام حمله افغان‌ها اشاره نموده،

صرفاً برای بزرگ جلوه دادن کوشش نادر در آزادی آنان و بیرون راندن افغان‌ها از ایران صورت گرفته است، نه همدردی با مردم. استرآبادی ضمن اینکه از توده‌های مردم به عنوان «عوام-کالنعام» (همان: ۲۵۶) یاد می‌کند در چند جای کتاب به بعضی از ایرانیان می‌تازد که قدر نادر را ندانسته و دستاوردهای وی را ضایع می‌سازند. از نظر وی در پاره‌ای موارد کوتاهی و قصور بعضی از مردم ایران، نادر را مجبور به انقیاد آنان کرده است. در واقع در این کتاب نادر به عنوان «ناجی مملکت» معرفی می‌شود. بنابراین در اندیشه استرآبادی «خود» باید تقویت شود تا «دیگری» مجال سلطه بر ایران پیدا نکند. از این رو «دیگری» در چارچوب تبیین خود معنا پیدا می‌کند و نه خارج از آن.

از نگاه استرآبادی همه‌ی مخالفان نادر، «طایفه ضاله» هستند که یا سر ناسازگاری دارند و می‌بایست تطمیع، آرام شوند، یا به زور سرنیزه و شمشیر، می‌باید منکوب گردند. استرآبادی از افغان‌ها، ترکمن‌ها و بلوچ‌ها به عنوان «دیگری مذهبی» یاد می‌کند، به‌ویژه آن‌که در سرحدات و دارالمرز ایران مستقر بودند و در کشاکشی مداوم با خاک ایران و ایرانیان قرار داشتند و کسانی که به نبرد با این سه طایفه می‌رفتند در زمره غازیان و مجاهدین اسلام می‌داند: «...بالباطاف قادرمنان افغانه هرات را از دم شمشیر غازیان غضنفر فر و بهادران اژدها... فراری و در قلعه هرات متحصن و متواری بودند... (همان، ۱۷۵-۱۷۶) وی به اکراد به عنوان «دیگری سیاسی- مذهبی» نگاه می‌کند که باید تأدیب شوند تا عموم مسلمانان در آرامش باشند. استرآبادی در برخی مواقع به عوام همچون انعام می‌نگرد و بدون مجادله؛ قلم به نحوی عتاب‌آلود علیه مردمان روزگار خودی می‌چرخاند که در نهایت باید همه‌ی آنها را قلع و قمع کرد. (همان، ۲۱۲-۲۱۳) بنابراین «دیگری مذهبی» از نگاه استرآبادی چند دسته تقسیم می‌شوند نخست طایفه اکراد، که همیشه توسن سرکشی از مشرب بی‌باکی آب بی‌لجام خورده و در میان سرکرده کامل‌الرأیی نداشتند و از رفاقت آن جماعت کاری میسر نشد و سپس افغان‌ها، ترکمن‌ها، و بلوچ‌ها که به‌رغم آنکه بر دین اسلام هستند عناصری متمرد به شمار می‌روند. براین اساس، تعصب مذهبی استرآبادی نسبت به «دیگری» تا حدی تحت تأثیر گروه‌های فشار از جمله امرای شیعی است، زیرا جامعه ایران در دوره آغازین افشاریه هنوز تحت تأثیر احساسات

شیعی ایرانیان که در دوره صفویه تکوین یافته بود، قرار داشت. از این جهت بعد از این که نادر توانست افغان‌ها را شکست دهد، سکه‌ای به نام سلطان «سریر ارتضا علی بن موسی‌الرضا زد» (همان، ۱۱۸-۱۱۹) همچنین در کتاب مجمل‌التواریخ گلستانه، به مَهری اشاره شده که چهار گوشه بوده و تاریخ حک آن ۱۱۴۴ ه.ق. بوده و روی آن این بیت نقش بسته است:

لافتی الا علی لاسیف الا ذوالفقار نادر عصرم زلطف حق غلام هشت و

چهار(گلستانه، ۳۸۶)

استرآبادی در جریان شورای دشت مغان و به سلطنت رسیدن نادر، علما که بخش مهمی را در متون تاریخی دوره صفویه تشکیل می‌دهد در جهانگشا کنار گذاشته و در گزارش وقایع روایات بیشتر به توصیف اعمال نادر و درگیری‌های نظامی وی پرداخته است. وی از مخالفت هیچ یک از علما سخن نمی‌گوید در حالیکه به تصریح مروی در عالم‌آرای نادری «پس از چهارشنبه روز که مخالفتی ابراز نداشته میرزاابوالحسن ملامباشی در چادر خود گفته بود که: هر کس قصد سلسله صفویه نماید نتایج آن در عرصه عالم خواهد ماند(مروی، ۲/ ۴۴۶) به‌رغم تمایل استرآبادی به کاهش تنش‌ها ما بین «خودی و دیگری»، در پرتو بی‌توجهی به نکات اختلاف‌آمیز مذاهب در شورای مغان، نتوانسته خویشتن را از سیطره جامعه شیعی ایران مبنی بر «دیگر دشمن‌پنداری مذهبی» برهاند، به همین جهت در ادامه مطالب کتابش به نکاتی اشاره می‌کند که خاص جامعه مسلمان شیعی ایران است و حتی در بهره‌مندی از آیات سوره مبارکه براءت به گونه‌ای عمل کرده است که اعتقاد خود و حاکم ایران را با موازین عقیدتی شیعی نشان دهد. هم سیاست‌مداران و آگاهانه دست بر مواضعی نهاده که جامعه ایرانی را در برابر دشمنان همیشه مزاحم مرزهای غربی خود، بیداری دهد و اسرای شیعه مذهب را در قید عناصر بیگانه قلمداد کند. این خود می‌رساند که در اندیشه استرآبادی هر آنچه که با هویت ملی ایرانی و «خودی» در قالب پیوستگی مذهب تشیع و نهاد حکومت ایرانی مخالف باشد نمادی از دیگری است.

به نظر استرآبادی اعتلای سیاسی و مذهبی «خود» در مقابل «دیگری» اهمیت دارد و برای این کار می‌توان تاکتیک‌ها را عوض نمود؛ گاه با خشونت و گاه با سیاست، از این نظر نادر چون می‌دانست که بر سر سختی ترک‌ها در قبول مذهب جعفری به عنوان رکن مستقل، غلبه نمی‌تواند بکند، ناگزیر با صوابدید رایزنان مذهبی و سیاسی خود که مردان فهیم و برجسته و با کمالی چون استرآبادی، میرزا علی‌اکبر ملامباشی، حسنعلی‌بیک معیارباشی و میرزا زکی شیخ‌الاسلام بودند، تصمیم گرفت که مناقشه صوری میان دو ملت دو کشور پایان دهد و بر بدبختی‌های دردناک و مهیبی که در داخل مملکت دهان باز کرده بود، پاسخ گوید. متن وثیقه‌نامه به قلم میرزا درج شده است چنین است: «مطلب اول اهل ایران چون از عقاید سابقه سب رفض نکول و مذهب جعفری را که از مذاهب حقست، قبول نمودند، قضاة و علما و افندیان گرام روم ادغان کرده آنرا خامس مذاهب شمارند...لهذا مأمورین بنهج مقرر در درگاه عرش اشتباه حضرت بعسوب‌الدین امام‌المتقین علی بن ابیطالب بطی مقاولات و اظهار پرداخته، ماجرا به نهجی است که در مشهد شریف به شهادت آن حضرت نگارش میاید و عقیده اسلامی داعیان دولت قاهره نادریه علمای ممالک ایران بعد از رحلت حضرت سیدالمرسلین خلافت به اجتماع امت بر خلیفه‌اول و بعد از نص خلیفه‌اول به اتفاق بر خلیفه‌ثانی و بعد به شورا و اتفاق بر ذنونورین و بعده به اسدالله الغالب و مطلوب کل طالب علی بن ابیطالب علیه‌السلام قرار گرفت...» (همان، ۴۹۳)

تجربه وثیقه‌نامه مذهبی بین ایران عصر افشارها و عثمانی‌ها نشان داد که تقریب «دیگری» و «خود» در چارچوب یک گفتمان مذهبی محکوم به شکست است و هویت همواره در پرتو چارچوب-ها و خط مشی‌های ملی معنا پیدا خواهد کرد نه در چارچوب مناسبات فرمانطقه‌ای، چون در تاریخ ایران شاهدی بر این که اقدامات نادر توانسته باشد حتی در نزدیکترین افراد او تأثیر گذاشته باشد وجود ندارد. سویدی (۴) تصریح می‌کند که پس از انجام مذاکرات و موفقیت کار، خطیب جمعه در مسجد کوفه، به کنایه خلیفه دوم را متهم به نداشتن معرفت و عدالت کرد. خود سویدی نیز با آن که به ظاهر در مذاکرات مذهب جعفری را به رسمیت شناخته بود- با همه شروطی که گذاشته بود- اما در همان نوشته با تحلیل و بحث به اثبات این نکته می‌پردازد که تابع مذهب امام جعفر صادق (ع)

نیستند. این نشان آن دارد که مذاکرات در هر دو سو کمترین تأثیری در روحیات افراد نداشته است. به علاوه، در هیچ اثر فقهی و کلامی این عهد و بعد آن نشانی از تأثیرگذاری این مذاکرات دیده نشده است. (جعفریان، ۱۳۸۸: ۸۳۶/۲) حتی با وجود آنکه استرآبادی در کتابش از سلطان عثمانی به عنوان سلطان اسلام و خلیفه اسلام و خلیفه مسلمین نام می‌برد و از وی چنین یاد می‌کند: «..... اعلیحضرت فلک‌رفعت خاقان البرین و سلطان البحرین خادم الحرمین الشریفین ثانی اسکندر ذوالقرنین، پادشاه اسلام پناه برادرارای احتشام، اعنی سلطان ممالک روم، « اعلیحضرت قدر و قدرت، اعظم سلاطین جهان و افخم خواقین دوران، خدیوسلیمان حشم، خسروخورشید علم، ناصرالاسلام و المسلمین، قانع الکفار و المشرکین، خاقان البرین و سلطان البحرین، ثانی اسکندر ذوالقرنین، خادم- الحرمین الشریفین، برادر جهان داور گردون بارگاه، پادشاه اسلام پناه، ظل الله السلطان الغازی سلطان محمودخان مدالله ظلال خلافته علی رؤوس العالمین، خلیفه اهل اسلام و فروع مشعل دودمان ترکمانیه » (همان، ۴۱۶) نام می‌برد شیخ الاسلام و افندیان عظام عثمانی فتوایی بر علیه مردم ایران و مذهب تشیع مبنی بر آن که قتل اسرای طایفه ایران عموماً مباح و مذهب تشیع مخالف مذهب اسلام صادر کردند. (همان، ۳۸۷ - ۳۸۸).

استرآبادی «دیگری خارجی» را با توجه به نقش آنان درجه بندی می‌کند و برای هر کدام مرتبت خاصی قائل می‌شود. وی از افغان‌ها، عثمانی (رومیة)، روسیه و سلطان محمدگورکانی به عنوان «دیگری فرامرزی» یاد می‌کند. استرآبادی ریشه اختلافات و دلیل حملات خارجی نادر را دیگری فرامرزی می‌داند؛ به این جهت هنگامی که به شرح لشکرکشی نادر به هندوستان می‌پردازد، تمام مسؤولیت‌ها را متوجه محمدشاه گورکانی می‌داند و چنین می‌نماید که می‌خواهد خشونت رفتار پادشاه ایران با شاه گورکانی را تخفیف دهد و با ذکر عباراتی ملایم قصد دارد از رعونت رفتارهای نادر بکاهد. (همان، ۲۴۳-۲۳۹). اما نقش «دیگری» روسیه با نقش «دیگری» رومیة فرق دارد. «دیگری» رومیة نقش مهمی را در تاریخ ایران دارد و در این دوره تنشی که منجر به جنگ با روس‌ها شود، وجود ندارد. اما نقش «دیگری» عثمانی (رومیة) پررنگ‌تر است اما چون نادر نیروی نبرد با آن را ندارد باید در باب آنها به گونه‌ای دیگر عمل نماید. از این جهت استرآبادی هیچ‌گاه

سرزمین عثمانی را بلاد کفر نمی‌نامد چون این مسئله می‌توانسته سبب‌ساز آشفتگی میان ایران و عثمانی شود. به‌ویژه که او از حضور کردهای میان دولت‌های عثمانی و ایران خبر داشته که به حسب قدرت دولت مرکزی و اقتضاعات زمانی گاهی به سمت عثمانی و گاهی به سمت ایران متمایل می‌شدند (امینی و رضوی، ۱۳۹۶: ۲۴). و این مهم می‌توانست زمینه‌ساز نبردهای میان این دو کشور شود. با تمام این احوال نادر در برهه‌هایی که خود را در اوج قدرت می‌دید می‌بایست تکلیف عثمانی‌ها را به عنوان دیگری سیاسی، فرامرزی و مذهبی روشن می‌ساخت، بنابراین پس از اخراج روس‌ها از صفحات شمالی ایران، اخراج قوای عثمانی از صفحات غربی ایران و قفقاز را در سرلوحه اقدامات آتی خود قرار داد بدین قرار نادر از (۱۱۴۲ق/۱۷۲۹م) تا (۱۱۵۹ق/۱۷۴۴م) به طور متوالی با عثمانی در وضعیت جنگی به سر برد. (استرآبادی، ۱۷۶-۱۷۷)

نتایج پژوهش

تدوین این پژوهش حول محور مسأله «خودی-دیگری» در تاریخ‌نگاری جهانگشای نادری مبین سامان دادن به رویه‌های متنی جهت به تصویر کشیدن چگونگی روند ساخت و تثبیت «خودی»-دیگری» به مقتضای روایت تاریخی مورد نظر بود. بنابراین با در نظر داشتن مؤلفه‌های «خودی-دیگری» در این عصر هم وجه تمایز مفهوم «خودی-دیگری» و هم از جهت بستر هویتی در این مقطع مورد نظر قرار گرفته است. رویکرد استرآبادی به مسأله «خودی-دیگری» به مؤلفه‌هایی مانند جایگاه شاه در اندیشه ایرانشهری، دیدگاه مذهبی و اقدامات مذهبی وی، تمایز ارضی و استقلال سیاسی، سرکوب مخالفان داخلی و عدم تعصب بدون تملق و تمجید نسبت به مخالفان اشاره دارد. با توجه به یافته‌های این پژوهش استرآبادی در بستر سیاسی اجتماعی و فرهنگی جامعه ایرانی دوره افشاریه انجام گرفته است. این مسئله خود بازتاب دهنده ذهنیت و عینیت آن برش تاریخی از حیات جامعه ایرانی و بیان گفتمان‌های تاریخی عصر حاکمیت افشاریه که در پی‌هجوم افغان‌ها که پیام‌آور مرگ و ویرانی و سقوط ارزش‌های اخلاقی و انسانی به شمار می‌رود، است. براین اساس، در این دوره «خود» از ساخت قبیله‌ای، قومیت‌ها، زبان‌ها و خرده

فرهنگ‌های مختلف تأثیرپذیر بود. همچنین مفهوم «دیگری» از طریق روند برون‌گذاری و دشمن‌انگاری کنشگران داخلی و خارجی موجود در ادوار تاریخی مختلف به مقتضای مؤلفه‌های ارزشی، مذهبی و سیاسی حاکم بر هر دوره تعریف می‌شود. بنابراین «دیگری» در این دوره متأثر از عصر صفویه، عثمانی و روابط با آن است که ادعای جغرافیایی و ارضی و همچنین قومی و قبیله‌ای عثمانی تحت لوای مذهب را خود دارد. بنابراین با توجه به بحران‌های سیاسی و اجتماعی در ایران عصر افشاریه و ناپایداری دولت حاکم نمی‌توان به تصویر ثابت از دیگری دست یافت. در جهانگشا منظور از «دیگری»، کنش‌گر و کنشگرانی هستند که در دوره تاریخی مورد بررسی، برای کارگزاران و تصمیم‌گیران اصلی به گونه‌ای تضادآمیز تعریف شده‌اند. در واقع کنشگرانی است که در ادوار مختلف نقش «دیگری» را در تاریخ ایران بازی کرده‌اند در عصر افشاریه، «خودی-دیگری» در مقابل عثمانی‌ها، روس‌ها، افغان‌ها، بلوچ‌ها و کردها و ... هویت و خودفهمی پیدا کرد و هر بار نیز این هویت شکل و معنای خاص خود را داشته است. بنابراین، هویت «خودی» بستگی به دیگری دارد. ایران عصر افشاریه در مقابل عثمانی‌ها، به هویت و خودفهمی سیاسی در مفهومی ایدئولوژیک دست پیدا کرده و همانطور که مشاهده شد، علل و عوامل زیادی در کنار هم قرار گرفته و توجه استرآبادی را به بازشناسی مفهوم «خودی و دیگری» در تاریخ‌نگاری دوره مورد پژوهش را موجب گردید. بخشی از این عوامل را در نقش حاکمیت افشاریه و بخشی دیگر را می‌توان در ماهیت هجوم افغان‌ها، نزاع‌های ایران و عثمانی و مدعیان داخلی می‌توان ارزیابی کرد؛ توجه مکرر و عامدانه استرآبادی در بکارگیری عناوین و ترکیباتی نظیر «دیدگاه جهاد در راه خدا»، «جهاد علیه کفار»، «شهریار تاج‌بخش کشورگیر» و «دولت ظل‌الهی»، قرار دادن نام ایران در مقابل دشمنان، از جمله عثمانی‌ها، روس‌ها، افغان‌ها و بلوچ‌ها تأکید بر جغرافیای سرزمین ایران، برشمردن و نمایاندن آثار ایرانیان و تأکید بر مفاخر فرهنگی، معنوی و ایدئولوژیک ایران در کنار دیگر عوامل فرهنگی از مهمترین مؤلفه‌های عرصه «خود و دیگری» در تاریخ‌نگاری استرآبادی است.

در جهانگشا تشابه‌سازی و تمایزبخشی به عنوان یک عنصر هویت‌بخش برای تمایز میان «خودی-دیگری» در مقابل همسایگان و در برخی از دوران در مقابل معارضین داخلی قرار می‌گیرد، بر عهده

گرفتن نقش اساسی در تمایز میان «خودی- دیگری» در برابر قدرت‌های داخلی و خارجی به گونه‌ای که مسأله قتال و جنگ‌های داخلی و خارجی را به عنوان وظیفه‌ای شرعی و مذهبی، یعنی همان دیدگاه جهاد در راه خدا و جهاد علیه کفار، مطرح کرده و از روی همین اظهار نظر، می‌توان پی‌برد که جهانگشا در چه جهتی حرکت نموده و در روایت وقایع، از چه منظری نگاه کرده و به رشته تحریر درآورده و نوعی بینش ایدئولوژیک را بر اساس اندیشه «خودی- دیگری» در آن می‌توان مشاهده کرد. که این نبردها در حکم جهادی که شرکت در آن بر هر مسلمانی واجب است. کشته شدن در این پیکارها را شهادت می‌داند. به بیان دیگر با توجه به یافته‌های این پژوهش می‌توان چنین بیان داشت که تحولات سیاسی و مذهبی ایران در دوره مورد پژوهش در تشکیل هویت، اندیشه «خودی و دیگری» و خودآگاهی‌های سیاسی پایدار را در ایران مؤثر بوده است.

پی‌نوشت

1-self

2 -other

۳- برای اطلاعات بیشتر در این زمینه شعبانی، رضا (۱۳۶۸) تاریخ اجتماعی ایران در عصر افشاریه، ج ۲، تهران، نوین، ص ۱۶۷ مراجعه شود.

۴- نماینده والی بغداد در کنگره نجف. برای اطلاعات بیشتر در مورد عبدالله سویدی به مقاله «عبدالله سویدی و روایت سلفی از کنگره تقریب نادرشاه در نجف نوشته رسول جعفریان و دیگران، مجله مطالعات تاریخ اسلام سال نهم، بهار ۱۳۹۶، شماره ۳۲ مراجعه شود.

منابع و مطالعات

- آدمیت، فریدون، (۱۳۴۶)، «انحطاط تاریخ‌نگاری در ایران»، سخن، سال ۱۷، ش ۱.
- اتکینسون، آر. اف و دیگران (۱۳۸۷)، فلسفه تاریخ، روش‌شناسی و تاریخ‌نگاری، ترجمه: حسینعلی‌نوذری، تهران، طرح نو.
- استرآبادی، میرزاهمدی‌خان (۱۳۷۷)، جهانگشای نادری، به اهتمام عبدالله‌انوار، تهران، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- اکسورثی، مایکل، (۱۳۸۸)، ایران عصرنادر، ترجمه: سیدامیر نیاکویی، صادق زیباکلام، تهران، روزنه.

- امینی زلیخا و رضوی سید ابوالفضل، (۱۳۹۱)، «خودی و دیگری مذهبی در تاریخ‌نگاری عالم آرای نادری» مجله تاریخ‌نگاری و تاریخ‌نگری دانشگاه الزهراء، سال بیست و هفتم، دوره جدید، شماره ۱۹، پیاپی ۱۰۴.
- بیات، عزیزالله، (۱۳۷۰)، کلیات تاریخ ایران، تهران، مؤسسه میراث ملل.
- حائری، عبدالهادی، (۱۳۸۷) نخستین رویارویی‌های اندیشه‌گران با دورویه تمدن بورژوازی غرب، تهران، انتشارات امیرکبیر.
- حسن‌زاده، اسماعیل، (۱۳۸۲)، «هویت‌ایرانی در تاریخ‌نگاری بیهقی و جوینی»، تهران، فصلنامه مطالعات ملی، سال ۴، شماره ۱.
- جعفریان، رسول (۱۳۸۸)، تاریخ تشیع در ایران، ج ۲، تهران، نشر علم.
- جعفریان، رسول و دیگران، (۱۳۹۶)، «عبدالله سویدی و روایتی سلفی از کنگره تقریب نادرشاه افشار در نجف»، مجله مطالعات تاریخ اسلام سال نهم، شماره ۳۲.
- جنکیزی، ریچارد، (۱۳۸۱)، هویت اجتماعی، ترجمه: تورج یارمحمدی، تهران، نشر شیرازه.
- زرین کوب، عبدالحسین، (۱۳۷۸)، آشنایی با نقدادبی، تهران، سخن.
- سیف‌الدینی، حسین، (۱۳۹۶)، «بازتاب ایده ایران‌شهری در تاریخ‌نگاری و دولت‌مداری عصر نادرشاه افشار»، فصلنامه مطالعات ملی، ۶۹ سال هیجدهم، شماره ۱.
- شرفی، محبوبه، (۱۳۹۲)، زندگی و زمانه و تاریخ‌نگاری و صاف شیرازی، تهران، پژوهشکده تاریخ اسلام.
- شعبانی، رضا، (۱۳۶۸)، تاریخ اجتماعی ایران در عصر افشاریه، ج ۲، تهران، نوین.
- شعبانی، رضا، (۱۳۹۲) ممیزات تاریخ‌نگاری در ایران، تهران، نشر قومس.
- فریزر، جیمز، (۱۳۶۹) ده سفرنامه، ترجمه مهرداد امیری، تهران، انتشارات و حید.
- گلستانه، ابوالحسن، (۲۵۳۶ شاهنشاهی)، مجمل التواریخ، به سعی و اهتمام: مدرس رضوی، تهران، دانشگاه تهران.
- گل محمدی، احمد، (۱۳۸۳)، گفتمان‌های هویت‌ساز در عصر جهانی شدن و هویت، تهران، مؤسسه تحقیقات و توسعه علوم انسانی.
- مروی، محمدکاظم، (۱۳۷۴)، عالم آرای نادری، تصحیح و مقدمه محمدامین ریاحی، تهران، نشر علمی.
- مفتخری، حسین (۱۳۹۰) مبانی علم‌تاریخ، تهران، سمت.
- نواآرنوا، (۱۳۶۲)، «نقدی بر دولت نادرشاه»، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه فردوسی مشهد، شماره ۱۶.
- نوابی، عبدالحسین، (۱۳۶۸)، نادرشاه و بازماندگانش، با توضیحات و حواش